



## دکتر میلیسیو در اصفهان

ابوالقاسم شهیدی رئیس خواربار

استان دهم در سال ۱۳۲۲

بعد از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ناجوانمردانه میهن ما توسط قوای بیگانه نه اینکه در روی زمین درهای خوشبختی بروی ملت ایران مسدود گردید بلکه آسمان هم در آن سالها با چهره‌ای عبوس و خشک بمای نگر است زمستانها با سرمای خشک و کشنده بدون برف و باران می‌گذشت و آنها در سطح زمین به اعماق پائین‌تری فرار می‌کردند.

دهات و مزارع غالباً خشک و بدون سکنه شده بود و ساکنین آنها در طول راه‌ها لخت و عور به تکدی مشغول بودند و برای لقمه نانی چون بیدمی لرزیدند، هیچوقت منظره دلخراش و رقت انگیز راه شیراز را در اول فروردین ۱۳۲۶ که صدها پسر و دختر بالغ اما سرتاپا برهنه چون اسکلت لاغر و استخوانی بصورت وحشتناک در نزدیکیهای مرودشت برای تکه نانی خود را بی باکانه بجلوی اتومبیلها پرتاب می‌کردند فراموش نمی‌کنم. و از آن سال تا بحال بدون استثنا آن خاطره تلخ در موقع تجدید سال بنظرم مجسم می‌شود و به‌املمینش لعنت می‌فرستم. اما برعکس در همان سالهای بحرانی به اشغال‌گران اعم از نظامی و غیر نظامی که بنام مستشار در تمام سازمانها تحمیل شده بودند بسیار خوش می‌گذشت و در کمال رفاه بسر می‌بردند خانه خوب، غذای خوب، لباس خوب و حتی هوای خوب مخصوص آنها بود ایرانی جان می‌کند و حاصل هر چه بهترش را دو دستی در طبق اخلاص می‌گذاشت و به میهمانان ناخوانده تقدیم می‌کرد. در

زمستان سال ۱۳۲۲ دکتر میلیسپو رئیس کل دارائی ایران که در نهایت قدرت می‌بسربرد و او یک نفره در امور مالی و اقتصادی جایگزین قوه مقننه و مجریه هر دو بود و عنداللزوم وزیر او حتی نخست وزیران را بدفتر کارش احضار می‌کرد (بخاطرات مرحوم بیات در سالنامه دنیا مراجعه شود) تصمیم گرفت تحت عنوان سرکشی به اصفهان بیاید از تهران تلگراف رمزی بدین مضمون باین‌جانب مخابره شد :

آقای رئیس خواربار- جناب رئیس کل دارائی به اتفاق فرزندشان آقای تجبی و یک نفر مترجم به اصفهان می‌آیند. در هتل ایران توره اطاق برای ایشان رزرو کنیند غیر از خودتان دیگری از ورودشان مطلع نشود. گویا تلگرافی هم بهمین مضمون به پیشکار دارائی مخابره شده بود. بهر صورت ورود دکتر میلیسپو تا روز ورود کاملاً مکتوم نگاهداشته شد منتهی من روی ارداتی که به دبیر اعظم بهرامی استاندار داشتم نتوانستم او را بی‌خبر بگذارم و یک ساعت قبل از اینکه هواپیما به زمین بنشیند جریان را به استحضارش رساندم و آن مرد محترم بسیار تشکر کرد و فرماندار را برای گفتن خیر مقدم به فرودگاه فرستاد البته فکر نکنید که دکتر میلیسپو از تشریفات خوشش نمی‌آمد یا نمی‌خواست کسی به استقبالش بیاید بلکه او از آن می‌ترسید که چون اصفهان منطقه کارگری است و حزب توده زمام امور را در دست دارد مبادا هنگام ورودش با تظاهرات مخالفی مواجه شود بهمین جهت میل داشت این مسافرت بی سروصدا پایان ببیند.

البته بدون تردید اگر محرمانه هم نمی‌ماند موضوع خیلی ساده تمام نمی‌شد از کارگران که بگذریم شاید کارمندان هم در تحریکات بی‌اثر نبودند زیرا چند روزی بود که یک نفر آمریکائی یهودی بنام (هنری وینز) که بگفته خودش در قسمت هلال احمر و پیش‌گیری از سوانح دکتر ادراد با سمت مدیر کل دارائی و خواربار به اصفهان آمده بود این مرد بی‌مطالعه و به اشاره مترجمش به تغییر و تبدیل‌های بی‌رویه‌ای دست می‌زد و آنچه بعداً معلوم شد فقط در قسمت عتیقه و اشیاء کهنه تخصص دارد زیرا در همان روزهای اول به راهنمایی مترجم هم کیشش دکتر حکیم پورکارمند باز نشسته شرکت سابق نفت ایران و انگلیس بخیرید و جمع‌آوری آثار تاریخی و انگشترهای عقیق مشغول گردید و مرتباً روزی چند ساعت اوقاتش را در معیت مترجم متبحر و متخصص در بازار و خانه‌ها بگفتگو و خرید گلدان، ترمه، تپانچه می‌گذراند. این رفتار و گرایش مدیر کل بطرف عده‌ای و دادن وعده مشاغل و مناصب از طرف حکیم پورکارمند قدیمی و سرشناس ادارات مالی و اقتصادی را آن چنان عصبانی کرده بود که اگر در مورد آمدن میلیسپو غافل گیر نمی‌شدند سر و صدا و جنجال‌ها راه می‌انداختند.

بالاخره هواپیمای دو موتوره نیروی نظامی آمریکا در یکی از روزهای آفتابی و گرم رومستان سال ۱۳۲۲ در فرودگاه خاکی و بسیار کوچک و خلوت اصفهان در میان قبرستان معروف تخت پولاد به زمین نشست و پس از چند دقیقه که گرد و خاکها پراکنده شد درب هواپیما باز شد و دکتر میلیسپو فرمانروای بی رقیب و مختار مالی و اقتصادی کشور به اتفاق همراهان بیرون آمدند اما با تمام دقتهایی که برای محرمانه نگاهداشتن مسافرت میلیسپو بعمل آمده بود معلوم نگردید از کجا آقای (م-م) که مدیریت داخلی کارخانه برق هیزم سوز و منحصر بفرد عطاء الملك دهش را عهده دار بود آگاه شده بود این آقای مدیر خود را در کلیه علوم عالم مطلق می دانست و هر شخصیتی باصفهان می آمد بدون سابقه و نسبتی به استقبالش می شتافت آنروز هم بالباس رسمی و کلاه سیلندر در آن طرف فرودگاه به تنهایی قدم می زد میلیسپو پس از پیاده شدن مستقیماً بطرف ما آمد فرماندار ضمن خیر مقدم از طرف خود و استاندار و معرفی همراهان بطرف اتومبیل براه افتادیم .

یکمرتبه آقای (م-م) مدیر کارخانه برق باهمان کلاه و لباس رسمی بیجلو آمد و خودش را بنام (ژنرال دیرکتور صنایع ماشینی اصفهان) معرفی کرد میلیسپو دستش را بگرمی فشرد و از دیدنش اظهار خوشوقتی کرد و خواهش نمود چون به فرانسه تسلط کامل ندارد مترجم واسطه قرارگیرد اما ژنرال دیرکتور هم از اینکه مستقیماً می تواند انگلیسی صحبت کند اظهار تأسف کرد و وعده داد که در ملاقات بعدی کوشش خواهد کرد که با رئیس کل دارائی بدون واسطه انگلیسی حرف بزند. بیان این جمله آنچنان میلیسپو را شاد و خندان کرد که چندین دفعه دست آقای ژنرال دیرکتور را بگرمی فشرد و این ملاقات را افتخار آمیز نامید.

ما که بسابقه آشنا بودیم و می دانستیم تمام این صحنه ها را بوجود آورده اند تا چندین میلیون عوارضی را که از مردم گرفته اند بالا بکشند و مالیات را هم ماس مالی کنند می خندیدیم و منتظر پایان نمایشنامه بودیم.

همینکه در اتومبیل قرار گرفتیم میلیسپو براننده گفت مستقیماً به اداره خواربار برو. فوراً با همان نگاه اولیه میلیسپو علت را درک کردم زیرا در آنروزها سابقه نداشت جوان ۲۵ ساله را در راس اداره ای آنهم دوائر حساسی چون غله، قند و شکر قماش، دخانیات، تریاک، پنبه که مستقیماً با منافع مردم تماس دارد به گمارند او می خواست در همان دقائق اول از طرف کارر رئیس جوانش آگاه شود.

### در اداره خواربار چه گذشت ؟

من می دانستم که آمار از نظر خارجها حائز اهمیت است و مرتباً در کارها آمار گیری می کنند چه آنکه در زمان اعلیحضرت رضاشاه کبیر هم به تمرکز آمار صحیح فوق

العاده علاقمند بودند و می خواستند که کلیه کارها و اصلاحاتی که انجام می گردد بر پایه آمار و احتیاجات واقعی باشد چه آنکه با گذشت چند سال از عمر اداره ثبت احوال و صدور شناسنامه بر اساس شماره ردیف معذک برای تعیین جمعیت حقیقی کشور دستور شمارش را صادر فرمودند.

نویسنده بکمک دونفر انگلیسی دان و ماشین نویس لاتین آمار نسبتاً دقیق و جامعی از جمعیت استان - مقدار مصرف گندم در سال - قند و شکر - دخانیات تعداد زارع و کارگر و سایر نکاتی که مربوط بکارم بود تهیه و در کشوی میز گذاردم میلیسپو پس از صرف چای و نوشتن چند سطر نامه آمار مختصر برآ از من خواست بلادرنگ همان آمار جامع را که در پوشه بسیار نظیف قرار داده بودم در اختیارش گذاشتم. نزدیک نیمساعت بادقت آنرا خواند و با تشکر و تمجید از تهیه آمار پرسید در ماه چه مبلغ حقوق می گیری؟ گفتم مجموعاً ۲۲۰ تومان و در خانه دولتی هم سکونت دارم یکمتر تبه رو ب حاضرین کرد و گفت بله فقط پول ۳۰۰ کیلو گندم بر رئیس اداره می دهند و از کار مندم صحت عمل انتظار دارند بعد گفت با اینکه خرید و توزیع تریاک یکی از دوائر تابعه شما است چرا از مقدار خرید و میزان مصرف و تعداد تریاکبها در این آمار اسمی نبرده اید و همچنین دستور داده بودم که برای توزیع قند و شکر پادگانهای نظامی را هم سرشماری کنید در آمار شما اسمی برده نشده است اینطور معلوم است که کماکان از روی آماریکه فرماندهان میدهند جیره قند و شکر در ماه بیشتر داده من وقتی دستور دادم که حتی بمأمورین سیاسی هم نباید از دو کیلو قند و شکر در ماه بیشتر داده شود شما باید برای رفع اعتراضات آنها پادگانها را ظاهر آسرساماری کرده باشید و اگر بخواهید بمن جواب بدهید که گفته اند چون تعیین دقیق نفرات در سر بازخانه حاجز و اسرار نظامی است از شما نمی پذیرم زیرا من در تهران به سیهبدا احمدی وزیر جنگ حالی کرده ام که وقتی یک گروهیان با تحصیلات مختصری با سرار نظامی واقف است یک کارمند رتبه دار که تحصیلات بیشتری دارد آنهم محرم است وزیر جنگ قبول کرد دستور سرشماری را بفرماندهان داد.

گفتم در مورد پرسش اول جناب عالی در باره میزان محصول تریاک و تعداد تریاکبها که اسمی در آمار نبرده اند بچندین دلیل است.

اول اینکه کشت تریاک در کشور ما از نظر بازرگانی و فروش بیخارج برای ساختن مواد داروئی است و مانند نان و قند و شکر جنبه عمومی ندارد که احتیاج بآمار گیری داشته باشد بفرض که مقدار محصول مورد احتیاج جناب عالی باشد می توانید در تهران از انحصار کل تریاک بگیریید.

دوم اگر ملاحظه می فرمائید که مقداری تریاک به معتادین فروخته می شود

جنبه رسمی ندارد فقط بمنظور کوتاه کردن دست قاچاقچی است اما پرسش دوم و اینکه چرا سرباز خانه سرشماری نشده است.

اگر منظور جنابعالی این است که قند و شکر بمصرف کننده واقعی و بتعداد افراد داده شود بنده مطمئن آماری را که فرماندهان می دهند صحیح است و هیچ گاه حاضر نیستند زیر صورت خلاقی را امضاء کنند و اگر مقصود این است که تشریفات ظاهری انجام بگیرد بحث جداگانه ای است جواب داد بله باید عملاً انجام بگیرد تا من بتوانم جواب اعتراضات را بدهم .

### میلیسپوسه بست تریاک کشید

موقی که میلیسپو در دفتر کار من ایستاده بود و بعمارت عالی قاہو که جلوی دیدگان قرار داشت نگاه میکرد تریاک مالانی که در محوطه اداره، تریاکها را مالش میدادند توجهش را جلب کرد.

گفت من در سفر اول مأموریتم بایران فرصت نکردم در باره تریاک مطالعه بکنم اکنون که این ماده بخصوص در تسکین درد مچرو حین جنگ مورد توجه داروسازان دنیا قرار گرفته میل دارم از نزدیک آنرا ببینم دستور بدهید که یکنف بیاید و نزد من تریاک بکشد. عین این تقاضا را به آقای فروزان رئیس انبارهای تریاک ابلاغ کردم و او بعد از چند دقیقه با یک و افور بسیار تمیز و آتش درخشان با اتفاق شخصی که از قهوه خانه آورده بودند وارد اطاق شد.

به دستور دکتر میلیسیو آن مرد به کشیدن تریاک مشغول گردید و میلیسپو از بو و عطرش تعریف میکرد و میلیسپو سپس گوشه دستمالش را بر سر نی و افور بست و تقاضا کرد پدر نکشیدن را یادش بدهد آن مرد هم بدون اینکه فکر کند بایک خارجی طرف صحبت است با همان لهجه غلیظ اصفهانی گفت (حج آقا حواستون بمن باشه - دودار اغورت بدین والا بی فایدس) در یک سوم میلیسپو و افور را در کرد و متخصص را هم مرخص نمود آن مرد وقتی خواست از اطاق خارج شود گفت (راسی به چای دیش به حج آقا بدین والا قی میکونند) البته دستور او چائی آوردند چند دقیقه نگذشته بود که میلیسپو پنجره اطاق را باز کرد و با صفحه کاغذی صورتش را باد میزد مدتی به همین منوال گذشت و سپس بنوشتن مشغول گردید همینکه تمام شد بمترجم داد تا آنرا ترجمه نموده و ماشین کند و آن حکم افزایش چندین برابر حقوق و مزایای بنده بود که متأسفانه بعد از انتقال از اصفهان و رفتن میلیسپو مصادر بسیار مثبت و کارگشایان بسیار خادم وزارت دارائی با همان دلایلی که همه میدانیم گفتند چون شما کارمند حکمی نبودید تا میلیسپو بتواند بموجب حکم حقوقتان را افزایش دهد حالا آنچه گرفته اید بعنوان پاداش میپذیریم و برای آینده هم نمیدهم؟ اما همان آقایان در وزارت دارئی تصویب نامه ای به هیئت دولت بردند تا چهار ماه حقوق بدون خدمت به

جبران تفاوت ریال و دلار و هزینه های بانکی به آقای کل غنیمه فروش پرداخت نمایند  
و همین کار را هم کردند ولی پرداخت چند تومان اضافه حقوق به یک نفر ایرانی را با وجود دست  
داشتن حکم ذنب یغفر و گناه نا بخشودنی دانستند.

کارمیلیسپو در اداره خوار با تمام شد و بطرف سیلو که در روی ارتفاعات تخت پولاد  
جلال و عظمتی داشت و دیدگان هر تازه واردی را بخود جلب می کرد برآه افتادیم و در آنجا  
کاملا معلوم بود که میلیسپو تا آن روز این دستگاه ابتکاری و اختصاصی روسها را ندیده زیرا  
با دقت و کنجکاوی از متصدیان پرسشهایی میکرد تا اینکه بقسمت تراشکاری رسیدیم در آن  
جا کلیه لوازم حساس و دقیق و ظریف سیلو که خراب میشد میساختند سرپرست این  
قسمت فنی و حساس بعهدہ جوانی تربیت شده و مؤدب و از خاندان اصیل و نجیب اصفهان بود  
که پس از اتمام دوره هنرستان صنعتی بخدمت در سیلو مشغول و باصمیمیت انجام وظیفه میکرد  
من میتوانم باشهامت بگویم همین جوانی را که در سطور بشما معرفی خواهم کرد بسهم خود  
به اصفهان و اصفهانی حق زیادی دارد اگر او در سیلو مراقبت نمیکرد چه بسا که عناصر  
اخلال گرد داخلی و بیگانه که سعی میکردند همه چیز و همه جار را نابود کنند سیلو را نیز که قوت  
لایموت شهری با چندین هزار نفر ساکنینش در آن انباشته شده بود با خاک یکسان نمیکردند  
همین جوان در قیافه کارگر با همکاری چند نفر از دوستان صمیمش اعمال زشت فریب خوردگان  
را خنثی میکرد دکتر میلیسپو وقتی مقابل این جوان قرار گرفت و کار او را دید گفت هرگز  
در جاهای دیگر بدون داشتن وسائل فنی و اندازه گیری دقیق ممکن نیست این کارها انجام  
گیرد این جوان فقط با یک ماشین و بقیه را بکمک فکر و نیروی هوش خدا داده اش انجام  
میدهد و چندین مرتبه دستش را فشرد و گفت اگر شما امریکا بودید انگشتان را طلا می  
گرفتند و روبین کرد و گفت حتما از طرف من و خودتان او را تشویق کنید .

نگارنده با اینکه در همان موقع رئیس اداره بودم و سیلویکی از شعب تابعه آن بود  
ولی شخصیت ممتاز و بازره همین کارگر موجب شده بود که من با او دوست و رفیق صمیمی  
باشم و از اینکه کارش مورد توجه رئیس کل دارائی مقتدر ایران قرار گرفته بود خوشحال  
و مسرور شدم و بلادرنگ نظریات میلیسپو را ضمن سپاسگزاری ام بایشان ابلاغ کردم حالا اگر  
میخواهید بدانید آن کارگر چه کسی بود آن شخص در حال حاضر آقای سید صلاهی نماینده  
مجلس شورای ملی است .